



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LADJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: LAYEGHEH HODAI**

NARRATOR: MOHAMMAD-NASSER GHASHGHAIE

DATE OF INTERVIEW: JANUARY 31, 1983

PLACE OF INTERVIEW: LAS VEGAS, NV

INTERVIEWER: HABIB LADJEVARDI

TAPE NO.: 3

RESTRICTIONS: CLOSED UNTIL THE YEAR 1987

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: GHASSEM GHASHEGHAI, R. NASSER (1987)-----

TAPE NO.: 03

COUP D'ETAT OF AUGUST 1953 (25-28TH MORDAD 1332)

GHASHEGHAI TRIBE

MOSSADEGH, MOHAMMAD, AS PRIME MINISTER

OVEISI, GEN. GHOLAM-ALI

TUDEH PARTY

03-----

روایت کننده : آقای محمدناصر قشقایی
تاریخ : ۳۱ ژانویه
محل : شهر نوادا - لاس وگاس
مواجه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره ۳

من به عرض نخست وزیر رساندم فرمودند قضای آمده بود بلائی آمده بود وبخیر گذشت شما هم افراد را آزاد کنید برونند ما هم افراد را آزاد کردیم رفت . رفت پس فردا بش کودتا شد . افراد ما که نظامی نیست پایش هم بود ایل باید برود گرمسیر یکی رفت یزد یکی رفت شیراز ، امفهان بنده ماندم وده - بیست نفر . ولی غب دست از مخالفت برنداشتیم باز عده جمع کردیم آمدیم نزدیک شیراز اینجا یک قدری نفاق بین خود ایل افتاد یعنی عده ای میگفتند که ما با شاه برویم من میگفتم من نمیروم . اینجا علی هیئت هم که با ما سابقه دوستی داشت او و میرجهانگیری آمدند یک اصلاحی قرار شد بگذاریم .

س- چی بگذارید ؟

ج- اصلاح بکنیم . در این ضمن کمونیست ها با من تماس داشتند یعنی عده زیادی ..

س- یعنی توده ای ها ؟

ج- بله کمونیست آنوقت توده ای بود آنوقت هنوز این چینی ونمیدانم کوباشی اینها نبودند . و حقیقتا " هم من از روسها بدی ندیده بودم . یک نفر به نام

محکمی مهندس

س- محکمی ؟

ج- محکمی . آمد گفت که صاحب منصب ها میخواهند شمارا امشب ببینند بیا بند . عده ای ، حالا در چیز نشستیم . میخواهیم به شیراز حمله کنیم در قره پیریه نزدیک چیز قره باغ تا شیراز یک فرسخ است این چیزی نیست . آنجا هستیم عده زیادی هستند چند هزار نفر هم پهلوی من هستند . گفتم باید اینها را ملاقات

محمد رضا شاه میآید سلطنت را میگیرد مال ما را میگیرد هستی ما را میگیرد خودمان را نابود میکند . پس ما مال و جان هستی را بدهیم بهتر از اینست که بگویند مملکت بدست ما افتاد بدست اگر دست کمونیست های ایرانی باشد من حاضرم ولی چون میگویند میآفت بدست روسها اگر روسها هم نگیرند مملکت را باز هم حرف ندارم ولی میگویند میگیرند مثل چکسلواکی اینها آنوقت هنوز دست شان بود توی چیز . اینست که من میگویم آقا ما از بین برویم بهتر از این است که فردا در تاریخ بنویسند که ما مملکت مان را رفتیم بعد دیگرجنگی نشد منم به صدق یک روز صحبت بود گفت مردانگی را باید از آقایان ذوالفقاری ها یاد گرفت گفتم جناب آقای صدق . . مکی هم بود گفتم ذوالفقاری ها در اینکه مردهستند تردیدی نیست ولی روزیکه شما سقوط کردید آنوقت باید فهمید کی مرده است کی نامرده است . گفتم آقا جان مگر بنا هست ما سقوط کنیم ؟ گفتم سقوط نمیکنید سقوط تان میکنند . ماهم آمدیم بنده اول از تهران زاهدی کمک کرد خارج شدم بعد هم خسرو آمد آمدیم خارج که دیگر شاه املاک و دارائی هستی را ببرد و پدري از ایل قشقای خودش و نظامی ها پیش در آورد یک نفر دزد آقا ایل یک میلیون نفر هفتصد هزار نفر است توی هفتصد هزار نفر دزد است یکی که دزدی میکرد آن ایل را دیگر بر باد میدادند آن طایفه را نابود میکردند زنها را داغ میکردند همین آقای اوپسی آن روز بمن میگوید من وقتی میرفتم توی ایل قشقای برای من کل میزدند . یک دزدی شد یعنی دو نفر مسیح و دشتی معروف که ۱۴ سال دولت ایران و قشون و ژاندارمریش نتوانست این دو تا را بزنند و آنها زدند . یک راهی زدند گرسنه بودند . شاه گفت باید دزد ها در یک هفته کشته بشوند تیرباران بشوند چهار نفر جوان متمول با سابقه بیگناه را گرفت آقای اوپسی و گفت تیرباران کنید . گفتند آقایان سه نفر شان آن یکی آقایان ماهمه میدانند ما صاحب ملک مال پول نه خودم نه پدرم نه جدم همه ۲۳ ساله - ۲۵ ساله صاحب مال و ثروت ما چطور این اصلاً تنگ است بخودمان اینها را تیرباران کردند خواست آن یکیش را هم تیرباران کنند قشقای ها ریختند گفتند آقا معنی رفای خدا این بیگناه دیگر این برادر کوچکتر است تیرباران نکنید . آنوقت شروع کرد به گریه کردن روی جانماز که اینها بیگناه کشته شدند چون شاه

امر کرده بود من ناچار بودم سه نفر را بکشم . دشتی و مسیح نوشتند آقا
فلانجا اینکار را ما کردیم اگر هم مردید بیایید ما را بزنید . از اینکار مثلاً"
زنهارا ۱۵۰ خانوار را موسولسو را محاصره کردند زنهارا نمیگذاشتند
برود آنجا ادرار کند میگفتند همانجا باید ادرار کنید اینهم شاه اینهم آخوندها
که حلافتند . این داستان تمام شد . شام همسین را میخواستید گمان میکنم .

.....